

# کلام جدید

جلسہ سی و یکم: ہرمنوتیک - قسمت یازدہم

استاد احسان عبادی

تایپ و تنظیم:  
محمد جواد اسماعیلی

۱۳۹۸

در جلسه سی و یکم با موضوعات زیر آشنا خواهید شد:

■ مقدمه

■ تناقض درونی در نظریات گادامر

■ نقد به عدم مولف‌محوری در نظریات گادامر

■ سفسطه و عدم دسترسی به واقعیت

اللَّهُمَّ كُنْ لَوْلِيكَ الْحُجَّةُ بْنُ الْحَسَنِ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَفِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَقَائِدًا وَ  
نَاصِرًا وَدَلِيلًا وَعَيْنًا حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعًا وَتُمَتِّعَهُ فِيهَا طَوِيلًا.

السلام عليك يا مولانا يا صاحب العصر والزمان، السلام عليك يا بقيه الله في ارضه.

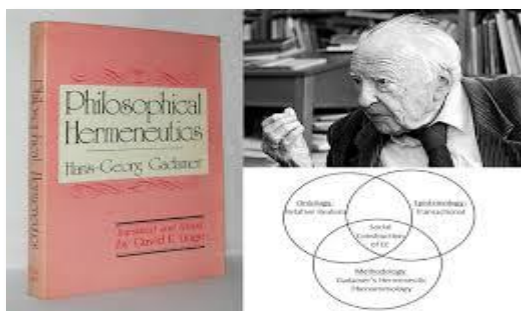
خدایا ، در این لحظه و در تمام لحظات ، سرپرست و نگاهدار و راهبر و یاری گر و راهنما و دیدبان ولیّات ، حضرت  
حجّة بن الحسن ، که درودهای تو بر او و بر پدرانش باد ، باش، تا او را به صورتی که خوشایند اوست ، و همه از او  
فرمانبری می نمایند ، ساکن زمین گردانیده ، و مدّت زمان طولانی در آن بهره مند سازی.

## مقدمه

در ادامه مباحث مربوط به کلام جدید و بحث بسیار مهم هرمنوتیک ما به نظریات جناب آقای گادامر رسیدیم. گادامر  
نظریاتی که مطرح کرده بود و هرمنوتیک فلسفی را با کمک استادش هایدگر مطرح کردند و شاخصه هایی که در این  
هرمنوتیک هست را جلسه قبل خدمت شما عرض کردیم که حتما جلسات قبل را مطالعه کنید.

حال می خواهیم جناب گادامر را در بوته نقد بگذاریم و مطالب ایشان را نقد کنیم و فصل به فصل و محور به محور و  
منسجم این امر را انجام دهیم تا انشالله در برخورد با افرادی که این نظریات را دارند شما عزیزان هم موفق باشید و  
بتوانید پاسخ آن ها را بدهید.

## تناقض درونی در نظریات گادامر



اولین ردیه که بر نظریات آقای گادامر مطرح می کنیم تناقض درونی است. گادامر ادعا داشت که باور و فهم تاریخ مند  
است. در زمان آقارسل الله یک عده ای از آیات و روایات این برداشت ها را کردند و در آن زمان این برداشت ها شد و  
الان این برداشت ها نیازی نیست. یکی از موضوعات اصلی هرمنوتیک فلسفی آقای گادامر است. باور به تاریخ مندی

فهم که همه اندیشه‌ها و اعتقادات یک امور تاریخی و ناپایدار هستند و هیچ باور بشری ثابت نیست، حالا چه باور دینی و چه باور غیردینی باشد. عقیده ثابت نداریم.

ما عرض کردیم اگر بخواهیم این نظریه را بپذیریم نظریه نسبی‌گرایی مطرح می‌شود. یعنی این‌که فرض کنیم همیشه پیامبر ما خاتم‌الانبیاء است. فرض کنیم همیشه قرآن کتاب جاودانه و تحریف‌ناپذیر است. فرض کنیم همیشه قرآن بهترین و کامل‌ترین کتاب دینی است. این‌ها یک سری باورهایی است که شاید در یک زمانی درست بود اما چون تاریخ‌مند است ممکن است خیلی زمان‌ها درست نباشد.

در پاسخ به راحتی می‌توانیم از تناقض درونی که در خود این جمله وجود دارد این بحث را مطرح کنیم. مثلاً قوائد دیالکتیک مارکسیسم‌ها این بود که ذهن و فهم انسان مادی است و همه مادیات در حال تغییر و تحول هستند، پس ذهن و فهم ما هم در حال تغییر و تحول است. ما وقتی بخواهیم نظریه گادامر را مطرح کنیم سوال این است که خود نظریه گادامر هم شامل این تناقض تاریخی است یا خیر؟

آیا خود این نظریه هم تاریخ‌مند است؟

اگر پاسخ بله باشد به آقای گادامر می‌گوییم نظریه شما تاریخ‌محور است. اکنون ممکن است درست باشد اما چند سال دیگر ممکن است درست نباشد. پس خود شما هم نمی‌توانید به نظریه خودتان به عنوان یک نظریه ثابت و قطعی نگاه کنید. اگر بگویید نظریه من قطعی است پس حرف ما هم اثبات شد و ما نظریه‌های قطعی داریم. این خود تناقض را مطرح می‌کند.

### نقد به عدم مولف‌محوری در نظریات گادامر

نقد دوم ما این است که قائلین به هرمنوتیک فلسفی نظریه خودشان را در مقام یک مولف ارائه می‌کنند. من گادامر هستم و حرفم را به عنوان یک سخنران یا به عنوان یک مولف مطرح می‌کنم چه در سخنرانی و چه در تالیف کتاب. گادامر نباید انتظار نداشته باشد که نظریه او را به درستی بفهمیم. پس هر کسی ممکن است برداشت‌های خودش را از نظریه او داشته باشد چون خود گادامر گفته مولف‌محوری پذیرفته نیست. یعنی گادامر می‌گوید در تفسیر متن‌های یک نویسنده اصلاً به نویسنده و تفکرات او نباید توجه داشت. گادامر مفسر‌محور هست که می‌گوید پیش‌داوری‌ها و پیش‌ذهنیت‌ها و امثال این‌هاست که باید در تفسیر دخالت کند و مولف‌محور و نظر و هدف مولف چه بود و این‌که منظور او در این‌جا چه بود، اصلاً ملاک نیست، چون خود گادامر گفته است. حال ما همین دلیل را نسبت به نظریات

او داریم. آقای گادامر باید نظریه‌اش را بنویسد و برود و مخاطب است که می‌تواند از متن و سخنرانی او برداشت را انجام دهد و کاملاً بدیهی است که مخاطبین جناب آقای گادامر برداشتی غیر از ظاهر دیدگاه خود این فرد دارند. از سمتی هم چون معتقدان به هرمنوتیک فلسفی مانند آقای گادامر و هایدگر ضابطه‌ای را برای فهم درست ارائه نکردند، یعنی یک چهارچوب و قاعده‌ای باشد که هر کس بر اساس آن تفسیر کند. چون ما عرض کردیم در تفسیر قرآن ما ضابطه و چهارچوب داریم. در تفاسیر پزشکی هم همین است. شما به به یک متخصص مغز و اعصاب رجوع کنید بگویید عکس‌هایی که از رشته‌های عصبی می‌گیرند یا اسکنی که از مغز می‌کنند چه ضابطه‌هایی بر تفسیر این عکس دارد را به شما می‌گوید. شما نقشه یک زمین مسکونی و بابر را به مهندس عمران بدهید با ضوابط خودش که در دانشگاه آموخته است تفسیر می‌کند. هر رشته‌ای برای تفسیر یک سری ضوابطی دارد.



اما آقای گادامر و هایدگر هیچ ضابطه‌ای را برای تفسیر مشخص نکردند، پس حق مفسر هم این است که در تفسیر و قرائت متن برداشت‌های خودشان را دخالت دهند و بر مبنای منطق خودشان قضاوت کنند. چیزی که گادامر به همه یاد داد. ممکن است اندیشمند و مفسری در برابر نظریه آقای گادامر معتقد باشد که فهم او از نظریه ایشان نسبیت فهم و تاریخ‌مند بودن آن است و هسته معنای اصلی آن را نمی‌توانیم بفهمیم، چون متون تاریخ‌محور است. اما کس دیگری بگوید من چیز دیگری برداشت کردم. آیا گادامر می‌تواند ادعا کند که این برداشت ما درست نیست؟ خیر. خود گادامر می‌گوید باید برداشت مفسر‌محوری باشد چون مولف کتاب را نوشت و تمام شد. فرض کنید آیت‌اللهی کتاب نوشته و شما برداشت کنید خدا نیست. باید این را در نظر گرفت نویسنده آیت‌الله و مرجع تقلید است و نمی‌توانید بگویید خدا نیست. این حرف خنده‌داری است. آقای گادامر نمی‌تواند به من بگوید برداشت من از کتاب ایشان اشتباه است چون گادامر مرده است. خود گادامر گفته نویسنده بعد از نوشتن کتابش مرده است و فایده‌ای ندارد و باید به نظرات مولف در تفسیر نگاه کنیم. باید ببینیم خود مفسر چه دارد و از درون خودش تفسیر

کند. پس به آقای گادامر باید گفت من از زبان خودم تفسیر می‌کنم و شما حق ندارید تفسیر مرا درست ندانید. گادامر نمی‌تواند مانع طرح این پرسش‌ها گردد چون اگر پاسخ دهد خودش یک تناقض دوباره می‌شود.

بنده به عنوان کسی که مطالعات کوچکی در بحث فلسفه غرب داشتم چیزی که از فلسفه و مبانی غرب متوجه شدم نسبی‌گرایی است. یعنی اصلاً وجود حقیقت مطلق را خیلی قبول ندارند. تمام تفکرشان بر مبنای نسبی‌گرایی است. شنیدید که طرف می‌گوید من وحی را قبول ندارم و فقط عقل برای ما کافی است، در این نوع موارد شما باید یک پاسخ ساده بدهید. باید بگویید فرض کنید به چهارراهی رسیدید. عقل شما می‌گوید باید به سمت راست بروید، دوست شما می‌گوید باید به سمت چپ بروید، افراد دیگر می‌گویند باید به بالا و پایین بروید. شما چهار نفر هستید و عقل هر چهار نفر یک جهت را پیش‌بینی می‌کند. قطعاً سه تا غلط و یکی درست است. پس می‌بینیم این‌طور نیست که هر کسی بگوید من بر مبنای عقل خودم به این چیز رسیدم قطعاً حرفش درست باشد. پس این هم دومین ایراد و نقد جدی نسبت به نظریه آقای گادامر.

### سفسطه و عدم دسترسی به واقعیت

نقد سوم که مهم است سفسطه و عدم دسترسی به واقعیت است. از روزهای نخست که فلسفه در مغرب‌زمین رشد پیدا کرد جریانات شک‌گرایی و نسبی‌گرایی هم در اروپا رشد کردند. خیلی از برجسته‌ترین دانشمندان آن‌ها حتی سعی کردند این جریانات را مهار کنند. تقریباً توانستند به موفقیت‌هایی برسند ولی از آن طرف هم نسبی‌گراها توانستند خودشان را رشد دهند.



در بستر اندیشه اسلامی اما این جریان‌های نسبی‌گرا و شک‌گرا ظهور پیدا نکرد، چون سیر معرفتی در جهان اسلام همیشه رو به رشد بود و دیدگاه‌های فلسفی و کلامی بر مبنای یقین محکم‌تر شد. فیلسوفان مسلمان معرفت‌شناسی را با شک آغاز نمی‌کنند بلکه با یقین آغاز می‌شود. یقین به این‌که یک سری واقعیت‌ها وجود دارد، یقین به این‌که

خدایی هست، یقین به این که عالمی هست. مسلمین قبول دارند که ادراکات صادق بلکه یقینی و حتی تردیدناپذیر وجود دارد. مانند اصل علیت، مانند اصل امتناع جمع شدن دو نقیض، یعنی نمی‌توانید بگویید یک جا هم نور است و هم تاریکی.

ما در اسلام و تفکرات اسلامی و کلامی دینی یک سری واقعیات را قبول داریم. اصلاً پاسخ به شکاکیت و پاسخ به نسبی‌گرایی دغدغه همه افراد معرفت‌شناسی است که دنبال واقعیت هستند. به همین جهت بیشترین نقد را بر اشکالات گادامر همین متفکرین اسلامی انجام دادند. مثلاً آیت‌الله جعفر سبحانی در کتاب هرمنوتیکشان صفحه ۷۳ شکاکیت و نسبیت را لازمه نظریه گادامر می‌داند و می‌گوید نمی‌توانید نظریه گادامر را بپذیرید مگر این که به شکاکیت و نسبی‌گرایی ایمان داشته باشید.



آیت‌الله مصباح یزدی



آیت‌الله جعفر سبحانی

آیت‌الله مصباح یزدی در کتاب نظریه سیاسی اسلام می‌فرمایند: نسبیت، سفسطه و عدم امکان دسترسی به معنا از لوازم نظریات آقای گادامر است. متأسفانه عزیزان و جوانان ما فکر می‌کنند که یک نظریه غربی وقتی مطرح شد تمام دانشمندان و پژوهشگران غربی همه آن را قبول دارند و فقط ما مسلمین هستیم که عقب‌افتاده هستیم و قبول نداریم. مدتی قبل در گروه پاسخ به شبهات یکی از عزیزان سوال کرده بود که آقای عبادی شما چرا نظریه داروین را قبول ندارید، چون در غرب همه پذیرفتند. ما توضیح دادیم و گفتیم اصلاً خود نظریه داروین در اروپا به عنوان یک نظریه مطرح می‌شود نه به عنوان یک قانون. یک نظریه‌ای است که کسی مطرح کرده است. خود شما هم که صدای مرا می‌شنوید می‌توانید یک سری نظریات را در دین مطرح کنید. باید به دنبال اثبات بروید. به قول معروف فتوا را یک پیرزن هم می‌دهد. مهم این است اثبات شود. داروین امروز در اروپا به عنوان یک نظریه است و حتی خود اروپایی‌ها نظریه آقای داروین را رد و نقد می‌کنند که ما در مباحث داروین کامل مطالب و اسناد را آوردیم. نظریه گادامر هم همین است. جوانان ما فکر نکنند که نظریه گادامر امروز در اروپا به عنوان یک نظریه قطعی و صد در صد پذیرفت شده است. این‌طور نیست. برخی از آن‌ها خودشان هم قبول ندارند. آقای جیم گراندین که از

دانشمندان غربی است می‌گوید از کلمات آقای گادامر نتیجه می‌شود که همه چشم‌اندازها درواقع نمایانگرهای محدودی از واقعیت هستند. واقعیت خود را در چشم‌اندازهای محدود ارائه می‌کند. یعنی هر کس یک قسمت از واقعیت را می‌تواند بفهمد و نمی‌تواند همه واقعیت را درک کند. قضیه همان داستان مولوی در مثنوی است که تکرار می‌کند در اتاق تاریک فیلی را قرار دادند و چند نفر را به داخل اتاق فرستادند تا فیل را لمس کنند. یکی گوش فیل را لمس کرد و گفت فیل یک چیز پهن و بزرگ است. یکی خرطوم فیل را دست زد و گفت فیل مانند لوله‌ای بزرگ است. یکی پای فیل را دست زد و گفت فیل مانند یک ستون محکم است. هر کدام قسمتی از واقعیت را درک می‌کنند. جالب است برخی‌ها می‌گویند پس مولانا هم نسبی‌گرا بود. این‌طور نیست. اتفاقاً مولانا در انتهای شعر می‌گوید اگر نوری وجود داشت که اتاق را روشن می‌کرد همه واقعیت را می‌فهمیدند. این‌جا هم می‌گوییم اگر واقعا با دید درست نگاه کنید واقعیات را می‌توانید دقیق بفهمید.

در قضیه گادامر چهار نوع سفسطه وجود دارد:

ابتدا گادامر می‌گوید واقعیتی در عالم واقع نیست.

این سفسطه خودش متناقض است. یعنی وقتی انسان حکم به وجودنداشتن واقعیت می‌کند پس یک واقعیتی را پذیرفته است. این نوع سفسطه در حقیقت نفی واقعیت است. خودش می‌گوید هیچ واقعیتی در این عالم واقع نیست. پس ابتدا واقعی را پذیرفتید که الان نقد می‌کنید.

دوم: واقعیت وجود دارد اما دسترسی به آن امکان‌پذیر نیست. در این نوع سفسطه هم اصل امکان واقعیت رد نمی‌شود بلکه امکان رسیدن به آن نفی می‌شود. این نوع سفسطه رایجی است که در بین آقایان فلسفی وجود دارد. سوم: واقعیت وجود دارد اما دستگاه ذهن بشر به آن دسترسی ندارد.

در این نوع سفسطه یک واقعیتی در این عالم وجود دارد اما رسیدن به واقع هم مطلقاً نفی نمی‌شود، اما بشر نمی‌تواند احراز کند که به واقعیت رسیده یا خیر. هرچند ممکن است راهی به واقعیت باشد اما ذهن بشر امکان دسترسی به آن را ندارد.

چهارم: واقعیت وجود دارد و دسترسی به آن هم امکان‌پذیر است اما انسان نمی‌تواند احراز کند که دسترسی پیدا کرده است یا خیر. ممکن است حتی رسیده باشد. سفسطه قبلی بیان کرد انسان نمی‌تواند برسد، سفسطه فعلی می‌گوید ممکن است رسیده باشد اما شاید نفهمیده باشد که رسیده یا خیر که همان تشکیک می‌شود.



از این چهار سفسطه اصلی که گفتیم نوع اول و دوم سفسطه هستی‌شناختی است و نگاه به کل عالم است. نوع سوم و نوع چهارم سفسطه معرفت‌شناختی است. در نوع اول و نوع دوم وجود واقعیت انکار می‌شود یا در وجودش تردید می‌شود، اما در سفسطه نوع سوم و چهارم واقعیت انکار نمی‌شود بلکه دسترسی به آن انکار می‌شود، یا در دسترسی به آن دچار تردید می‌شویم.

لازمه دستگاه هرمنوتیکی گادامر نوعی نسبیت در معرفت‌شناختی است. به عمق کار برسید دچار نسبیت می‌شوید. قائلین هرمنوتیک فلسفی مانند گادامر و امثال ایشان نسبیت معرفت‌شناختی را قبول دارند اما نسبیت معرفت‌شناختی را بر تمام معرفت بشری سیطره نمی‌دهند. یعنی آیا در تمام علوم تشکیک می‌کنند؟ خیر. برخی از علوم پایه مانند علوم ریاضی و طبیعی را می‌پذیرند که قطعا دو ضرب در دو می‌شود چهار، اما در این نظام معرفتی و نظام عالم نسبی‌گرایی را قبول دارند. در عالم متن و یا پدیده‌های انسانی نمی‌توانید به واقعیت برسید. نتیجه این انکار هم نسبیت در معرفت‌شناختی می‌شود. از آن نسبیت در فهم هم حاصل می‌شود. یعنی فهم‌های ما هم نسبی هستند و فهم کامل نداریم.

گادامر می‌گوید مولف از نوشتن مطالبش قطعا هدفی داشته است و می‌فهمد که مولف قطعا هدف و انگیزه‌ای داشته است اما طبق آن چیزی که عرض کردیم واقعیت وجود دارد، اما بر طبق سفسطه نوع سوم واقعیت وجود دارد اما ذهن بشر به آن دسترسی ندارد. قطعا مولف هدف داشت ولی ما نمی‌توانیم به آن برسیم. تلاش برای رسیدن به مقصود مولف مانند این است که مثلا تلاش برای دست‌یابی به سنگی در کره مریخ است که برویم در آن‌جا زندگی کنیم. یک کوشش بیهوده است. دقیقا اشکال حرف گادامر این‌جاست که شکاکیت و نسبیت در فهم معنا داشته باشیم.

حتما دوستان بنویسید و تجزیه و تحلیل کنید. فقط با شنیدن صوت چیزی یاد نمی‌گیرید. حتما روی کاغذ بیاورید و تجزیه و تحلیل کنید و در گروه پاسخ به شبهات سوالات خودتان را مطرح کنید تا در خدمت شما عزیزان باشیم.